بسم الله الرحمن الرحيم

La Divina Commedia

Paradiso

Dante Alighieri

سرشناسه:	دانته آلیگیری، ۱۲۶۵ – ۱۳۲۱م. *Dante Alighieri*
عنوان و نام پدیدآور:	*کمدی الهی/ اثر دانته آلیگیری؛ ترجمه از متن ایتالیایی، با مقدمه و شرح و حواشی شجاع‌الدین شفا.*
مشخصات نشر:	*تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۷.*
مشخصات ظاهری:	۳ ج.: مصور.
شابک:	دوره: ۷-۱۹۴۶-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
	ج۱: ۶-۱۹۴۳-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
	ج۲: ۳-۱۹۴۴-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
	ج۳: ۰-۱۹۴۵-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فاپا
یادداشت:	عنوان اصلی: *La Divina commedia.*
یادداشت:	چاپ سی و سوم: ۱۴۰۵.
موضوع:	شعر ایتالیایی -- قرن ۱۴م.
موضوع:	*Italian poetry -- 14th century*
شناسه افزوده:	شفا، شجاع‌الدین، ۱۲۹۷ – ۱۳۸۹.، مترجم، مقدمه‌نویس
رده‌بندی کنگره:	PQ۴۳۸۹/آ۳۸ ۲ف ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی:	۸۵۱/۱
شماره کتابشناسی ملی:	۵۱۵۸۱۷۴

Paradiso

کمدی الهی



بهشت

کمدی الهی

بهشت

دانته آلیگیری
ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا از متن ایتالیایی، با مقدمه، شرح و حاشیه

چاپ اول ▲ ۱۳۳۵ ▲
چاپ سی و سوم ▲ ۱۴۰۵ ▲ ۲۰۰۰ نسخه ▲

چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه ▲

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲
شمارهٔ تماس: ۲-۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱ و ۶۱۲۸
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
©همهٔ حقوق محفوظ است.



قدیمی‌ترین تصویر چاپی دانته، مربوط به سال ۱۵۶۴ م.
نقل از صفحهٔ اول «کمدی الهی دانته آلیگیری» چاپ شهر ونیز، ایتالیا،
مؤسسهٔ Sessa di Venezia، سال ۱۵۶۴

این تصویر از روی گراور چاپی «کمدی الهی» چاپ «تورینوی» ایتالیا، که توسط «کارلو استاینر» استاد ادبیات ایتالیایی و دانته‌شناس معروف معاصر به‌وسیلهٔ مؤسسهٔ مطبوعاتی «پراویا» در تورینوو میلان منتشر شده، نقل شده است. اصل این کتاب در «کتابخانهٔ کلیسای کاتولیک» تهران است.

فهرست

مقدمه ۹
سرود اول: مقدمهٔ بهشت ۱۳۱
سرود دوم: فلک اول: فلک ماه ۱۴۱
سرود سوم: آسمان اول: فلک ماه ۱۴۹
سرود چهارم: آسمان اول: فلک ماه ۱۵۷
سرود پنجم: آسمان اول: فلک ماه ۱۶۵
سرود ششم: فلک دوم: فلک عطارد ۱۷۵
سرود هفتم: فلک دوم: فلک عطارد ۱۸۹
سرود هشتم: فلک سوم: فلک زهره ۱۹۷
سرود نهم: آسمان سوم: فلک زهره ۲۰۹
سرود دهم: آسمان چهارم: فلک خورشید ۲۲۱
سرود یازدهم: آسمان چهارم: فلک خورشید ۲۳۵
سرود دوازدهم: آسمان چهارم: فلک خورشید ۲۴۵
سرود سیزدهم: آسمان چهارم: فلک خورشید ۲۵۷
سرود چهاردهم: آسمان چهارم: فلک خورشید ۲۶۷
سرود پانزدهم: آسمان پنجم: فلک مریخ ۲۷۹
سرود شانزدهم: آسمان پنجم: فلک مریخ ۲۸۹
سرود هفدهم: آسمان پنجم: فلک مریخ ۳۰۱
سرود هجدهم: آسمان پنجم: فلک مریخ ۳۱۱

سرود نوزدهم: آسمان ششم: فلک مشتری ۳۲۵
سرود بیستم: آسمان ششم: فلک مشتری ۳۳۷
سرود بیست و یکم: آسمان هفتم: فلک زحل ۳۴۷
سرود بیست و دوم: آسمان هفتم: فلک زحل ۳۵۹
سرود بیست و سوم: آسمان هشتم: فلک ثوابت ۳۷۱
سرود بیست و چهارم: آسمان هشتم: فلک ثوابت ۳۸۳
سرود بیست و پنجم: آسمان هشتم: فلک ثوابت ۳۹۷
سرود بیست و ششم: آسمان هشتم: فلک ثوابت ۴۱۱
سرود بیست و هفتم: آسمان هشتم: فلک ثوابت ۴۲۳
سرود بیست و هشتم: آسمان نهم: فلک‌الافلاک (آسمان بلورین)، فرشتگان ۴۳۷
سرود بیست و نهم: آسمان نهم: فلک‌الافلاک ۴۵۳
سرود سی‌ام: عرش الهی ۴۶۵
سرود سی و یکم: عرش الهی ۴۷۷
سرود سی و دوم: عرش اعلی ۴۸۹
سرود سی و سوم: عرش الهی ۵۰۵
واژه‌ها ۵۱۹

مقدمه

سفرنامهٔ بهشت - سفر آسمان، و افلاک و ملائک در ادبیات ایران - افلاک و فرشتگان در اسلام - نظری به «ارداویراف‌نامه» کمدی الهی ایرانی - بهشت در معتقدات مختلف بشری - بهشت در مذاهب اساطیری کهن - بهشت در آیین یهود - بهشت در آیین‌های زرتشتی و مانوی - بهشت در اسلام - بهشت در مسیحیت - بهشت دانته از نظر «سمبولیک» - دانته و حافظ: تحلیلی از سفر بهشت - کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ فارسی «کمدی الهی».

«سفرنامهٔ» بهشت

پس از پایان مرحلهٔ «برزخی» سفر دور و دراز دانته در دیار جاوید، اینک نوبت سومین و آخرین قسمت این سفر یعنی «بهشت» رسیده است. دانته این سفر را به‌هنگام نیم‌روز از نخستین منزل آن یعنی از «بهشت زمینی» آغاز می‌کند، ولی معلوم نیست که چه وقت آن را به پایان می‌رساند؛ زیراکه این بار وی از دایرهٔ «زمان و مکان» بیرون می‌رود و پای به «لایتناهی» و «ابدیت» می‌گذارد که آن را آغاز و انجامی نیست، و در آخرین منزل این سفر حتی از «عالم افلاک» نیز که تا حدی نشان از «مکان» می‌دهند اثری نمی‌ماند.

اما این سومین مرحلهٔ سفر بسیار بزرگ‌تر از آن دو قسمت دیگر است؛ زیراکه دو ثلث اول سفر او، یا در درهٔ دوزخ و یا در کوه برزخ گذشته بود که عمق یکی از آن دو نیمی از کرهٔ زمین را شامل می‌شد و ارتفاع آن دیگری از این نیم هم کمتر بود، اما این ثلث سومین در عالم بی‌کران افلاک می‌گذرد که کرهٔ زمین مجموعاً در برابرش ذره‌ای

ناچیز بیش نیست.

برای همراهی با دانته در این سومین و مهم‌ترین مرحلهٔ سفر آن جهانی او، باید پیش از هرچیز با وضع افلاک و نظریه‌ای که قدما دربارهٔ زمین و آسمان‌ها داشتند آشنا شد، زیرا سراسر «بهشت» در کمدی الهی به این «نظریهٔ فلکی» بستگی دارد. این همان «هیئت هفت فلکی» قدیم است که هزاران سال کم‌وبیش مورد قبول بشر بوده و من‌جمله تقریباً همهٔ آنچه در عالم علم و ادب ایران دراین‌باره گفته شده به همین نظریه مربوط است.

اساس علم هیئت در اروپا و در دنیای اسلامی تا چهارصد سال پیش که «کپرنیکوس» (Copernicus) کتاب معروف خود De orbium coelestium revolutionibus را انتشار داد (سال ۱۵۴۳) و در آن ثابت کرد که خورشید مرکز منظومهٔ شمسی است، بر نظریهٔ قدیم کلدانی و یونانی و مخصوصاً نظریهٔ فلکی بطلمیوس (Ptolemeus) متکی بود که به‌موجب آن زمین مرکز ثابت جهان است و افلاک در پیرامونش در گردش‌اند. قبل از آن اصولاً گمان می‌بردند که آسمان جسمی مادی است و جملهٔ ستارگان بدان چسبیده‌اند و همراه با آن می‌گردند، و فقط بعدها برای سیارات هفت‌گانه افلاکی خاص قائل شدند و این افلاک را شفاف و حاکی ماوراء دانستند، و اندکی بعد ارسطو آسمان هشتم را آسمان ثوابت نامید. طبق نظریهٔ بطلمیوس که بر اساس مشاهدات و مطالعات فلکی کلدانیان وضع شده بود و در یونان و روم و در دوران قرون‌وسطا قبول عامه داشت، هفت سیارهٔ منظومهٔ شمسی هریک دارای فلک دواری خاص خود هستند، و بقیهٔ ستارگان یعنی مجموعهٔ ثوابت نیز جملگی در فلک واحد هشتمینی در آن‌سوی فلک زحل جای دارند. این فلک نیز خود محصور در فلکی نهمین است که «فلک بلورین» یا «فلک‌الافلاک» نام دارد و حرکت دورانی جملهٔ افلاک دیگر از نیروی محرکهٔ آن می‌آید.

بنابراین، طبق هیئت بطلمیوسی بر گرداگرد کرهٔ زمین که مرکز کائنات است، نه فلک به‌صورت گوی‌های شفاف نه‌گانه بدین ترتیب در گردش‌اند:

فلک اول: ماه، که نزدیک‌ترین افلاک به زمین است، فلک دوم: عطارد (تیر)، فلک سوم: زهره (ناهید)، فلک چهارم: خورشید، فلک پنجم: مریخ (بهرام)، فلک ششم: مشتری (برجیس)، فلک هفتم: زحل (کیوان)، فلک هشتم: فلک ثوابت، فلک نهم: فلک‌الافلاک، که آن را با اصطلاح خاص «محرک نخستین» (Primum Mobile) می‌نامیدند. این فلک آخرین را گاه نادیده گرفته و از آن سخنی نگفته‌اند.

گردش این افلاک یکسان نیست، بدین معنی که فلک هر سیاره گردش دورانی

خاص خود را دارد، و سرعت سیر هر فلک به همان نسبت که این فلک از زمین دورتر می‌شود زیادتر است؛ زیراکه جاذبهٔ زمین کمتر در آن اثر می‌بخشد. فلک ثوابت هر بیست و چهار ساعت یک‌بار به‌طور کامل به دور خود می‌گردد و گردش دورانی «فلک‌الافلاک» از آن نیز سریع‌تر است.

دانته خود در کتاب ضیافت (Convivio) که حاوی بسیاری از نظریات علمی اوست و در کمدی الهی غالباً مورد مراجعه و نقل قرار می‌گیرد، دراین‌باره چنین می‌نویسد (کتاب دوم، باب چهارم): «اولین فلک فلکی است که ماه در آن است. دومی آنکه عطارد در آن است. سومی آنکه زهره در آن است. چهارمی آنکه خورشید در آن است. پنجمی آنکه مریخ در آن است. ششمی آنکه مشتری در آن است. هفتمی آنکه زحل در آن است. هشتمین، فلک ستارگان است. فلک نهمین مرئی نیست و فقط از روی قراینی که قبلاً از آن‌ها سخن رفت به وجود آن پی می‌توان برد، و خیلی‌ها آن را «فلک بلورین» نامیده‌اند؛ زیراکه این فلک کاملاً حاکی ماوراء و شفاف است.»

در الهیات مسیحی برای «آسمان» دو مفهوم مادی و معنوی قائل شدند، و «آسمان معنوی» را محلی در ورای آسمان محسوس دانستند که جایگاه خداوند و اقامتگاه بعد از مرگ ارواح آمرزیده است، و اما اندک‌اندک در افکار عامه این دو «آسمان» درهم آمیخت. در «بهشت» دانته این افلاک نه‌گانه منازل مختلف ارواح بهشتی‌ای که بعد از مرگ به آسمان می‌روند، یعنی این افلاک مجموعاً تشکیل آن «بهشت» و «ملکوت» را می‌دهند که به مؤمنین و آمرزیدگان وعده شده است، و ارواح بسته به کمی و زیادی درجهٔ «سعادت جاودان» که به‌حسب شایستگی خویش و به‌حسب برکت الهی از آن برخوردارند در آن‌ها به سر می‌برند و درجهٔ این «سعادت» آنان بسته به کمی یا زیادی بهره‌ای است که از فروغ الهی و از جذبهٔ ناشی از این «خدای‌بینی» عایدشان می‌شود. اصول پنج‌گانهٔ «سعادت کاملهٔ» ارواح در آسمان بنا به الهیات کاتولیک از این قرار است:

۱. دوری از هر رنج و درد جسمانی ۲. مصونیت از گناهکاری ۳. اطمینان به ابدیت این حالت سعادت ۴. بهره بردن از جملهٔ لذاتی که آدمی پس از رستن از احتیاجات و الزامات زمینی آرزو می‌تواند کرد ۵. امکان دیدار بی‌واسطهٔ جمال خداوند که سرچشمهٔ لذت و اعلی است.

هریک از این افلاک نه‌گانه را دسته‌ای خاص از فرشتگان می‌گردانند که «قوای محرکه» یا «گردانندگان» افلاک‌اند؛ زیراکه جز با دخالت ایشان افلاک را که اجسامی

بی‌جان‌اند خودبه‌خود قدرت حرکت نیست. بدین ترتیب همچنان که نه فلک در عالم کائنات در گردش‌اند، ملائک نیز به نه طبقه تقسیم می‌شوند، و در تقسیم‌بندی افلاک ترتیب تقدم‌وتأخر ایشان وابسته به درجهٔ نزدیکی‌شان با ذات الهی یعنی به درجهٔ «عشق» ملکوتی آن‌ها است.

ولی در این «الهیات فلکی»، بالاتر از این افلاک نه‌گانه یا به قول شعرای ما «نه کرسی آسمان»، یاد آسمان دیگر (آسمان دهمین) نیز هست که همان «عرش الهی» یعنی اورنگ‌گاه خاص خداوند است. این آسمان را Empireo (از ریشهٔ یونانی empúrios) یعنی آسمان آتشین می‌نامند و آن را به خلاف سایر افلاک بی‌حرکت می‌دانند؛ زیراکه اوست که جملهٔ اجزای کائنات را به حرکت وامی‌دارد؛ در عین حال این آسمان مطلقاً غیرمادی است، یعنی از فروغ محض پدید آمده است و این فروغ نامحدود نه فلک دیگر و زمین را چون اجزائی محدود در سینهٔ خویش جای داده است. دانته خود دربارهٔ این آسمان در کتاب «ضیافت» در دنبال شرح افلاک نه‌گانه چنین می‌نویسد: «کاتولیک‌ها بیرون از این فلک آخرین را جایگاه آسمان «امپیری» (عرش اعلی) می‌دانند. معنی این اسم آسمان آتشین یا آسمان منور است، و این آسمان است که جملهٔ آسمان‌های دگر را به حرکت درمی‌آورد. از این جهت است که آسمان «فلک‌الافلاک» را حرکتی تندتر از افلاک دیگر است؛ زیراکه این فلک از سایر افلاک بدین الهی‌ترین آسمان‌ها نزدیک‌تر است و در آتش شوق و شوری بیشتر می‌گدازد و این شوق او را با چنان سرعتی به دوران وامی‌دارد که تصورش را نمی‌توان کرد. در عوض جایگاه خاص ذات پروردگار جاودانه آرام و بی‌حرکت است؛ زیراکه خداوند فقط به کمال خودش ناظر است و مایهٔ شوق او در بیرون از وجود وی نیست.»

در همین کتاب «ضیافت» (کتاب دوم، باب چهاردهم) دانته به‌تفصیل دربارهٔ مفهوم «سمبولیک» این افلاک یعنی صورت تمثیلی آن‌ها در میان علوم بشری بحث می‌کند، و به دلایلی خاص (که در این کتاب در مقدمه سرودهای مربوط به هر فلک نقل شده) هریک از آن‌ها را با علم معینی در سلسلهٔ علوم اصلی همانند می‌داند. دراین‌باره خودش می‌نویسد: «... چنان‌که فوقاً گفته شد، هفت فلکی که به ما نزدیک‌تر از همه‌اند افلاک سیارات‌اند، و در بیرون از آن‌ها دو فلک دیگر جای دارند، و بالای آن‌همه آسمانی است که بی‌حرکت است. هفت فلک اول متوافق با علوم ثلاثه (Trivium) و علوم اربعه (Quadrivium) هستند که به ترتیب عبارت‌اند از: صرف و نحو، منطق، بیان، ریاضی، موسیقی، هندسه، هیئت؛ فلک هشتمین یعنی فلک ثوابت هماهنگ با علم طبیعی یعنی فیزیک و علم اولین یعنی

«ماوراءالطبیعه» (متافیزیکا) است؛ و فلک نهمین هماهنگ با علم اخلاق است، و آسمان ثابت هماهنگ با علم الهی است که الهیات (Teologia) نامیده می‌شود.»

بدین ترتیب دانته برای «بهشت» نیز، مانند «دوزخ» و «برزخ»، ده منزل و مرحلهٔ مختلف قائل شده است؛ این اصرار در حفظ رقم «۱۰» مربوط به خاصیتی است که در قرون‌وسطا برای اعداد قائل بودند، و مهم‌ترین این اعداد ۱ و ۳ و ۷ و ۱۰ بودند که آن‌ها را «ارقام کامل» می‌نامیدند. فیثاغورس رقم ۱۰ را ازآن‌رو «کامل» دانسته که از جمع مجذور ۳ با ۱ (۱ + ۳ × ۳) حاصل می‌شود و این دو رقم نمایندگان اصلی ارقام کامل‌اند.

بنابراین، دانته در نیم‌روز چهارشنبهٔ هفته مقدس عید «پاک» سال ۱۳۰۰ از قلهٔ کوه بلند برزخ، یعنی از «بهشت زمینی» که روزگاری پدر نوع بشر «آن را به دو گندم» بفروخته بود همراه با «بئاتریس» راهنمای ملکوتی‌اش رهسپار عالم افلاک می‌شود. سفر او به دوزخ در تاریکی غروب و سفر وی به برزخ در روشنایی نیم‌رنگ سپیده‌دم بامدادی آغاز شده بود، و طبعاً سفر او به دنیای فروغ اعلی می‌بایست در نیم‌روز آغاز شود که در آن خورشید از هروقت دیگر تابنده‌تر است. خود دانته در کتاب «ضیافت» می‌نویسد: «ساعت شش از روز برآمده[1] آسمانی‌ترین و ارزنده‌ترین ساعات روز است.» و از اینجا سفر فلکی دور و درازی شروع می‌شود که دانته آن را نه به‌عنوان یک عالم هیئت و اخترشناس یا یک ریاضی‌دان، بلکه به‌صورت یک عالم «علوم ماوراءالطبیعه» و «الهیات» انجام می‌دهد.

این سفر آسمانی مرحله به‌مرحله چنان صورت می‌گیرد که دانته هر باره از نقل‌وانتقال خود بی‌خبر می‌ماند، و فقط وقتی متوجه سفر خویش از فلکی به فلک دیگر می‌شود که چهرهٔ «بئاتریس» را زیباتر و فروغ دیدگان او را تابناک‌تر می‌یابد. برای درک مفهوم واقعی این اشاره باید متوجه بود که بئاتریس در کمدی الهی مظهر تجلی حقیقت الهی از راه ایمان و «الهیات» است، و جلوه‌گاه این حقیقت که به‌صورت «فروغ یزدانی» نمایان است، طبعاً دیدگان او یعنی جایی است که آیینه هر فروغی است، بنابراین افزایش فروغ دیدگان بئاتریس در واقع این مفهوم را دارد که وی در طریق نزدیکی به حقیقت الهی یک مرحله فراتر رفته و یک منزل دیگر به سرمنزل مقصود نزدیک‌تر شده و بدین حساب در طی عالم افلاک فلکی دیگر را در پشت‌سر نهاده است.

دانته و بئاتریس در این وادی افلاک در هر منزل نو یعنی در هر فلک تازه با دستهٔ

---

۱. رسم فلورانس قرون‌وسطا، شبیه رسم دیرین ما، بر این بود که شمارش ساعات روز را از طلوع آفتاب آغاز می‌کردند، و با این حساب ظهر در حدود «شش ساعت از روز برآمده» یا «شش ساعت از دسته گذشته» می‌شد.

خاصی از ارواح بهشتی روبرو می‌شوند که به تناسب نوع زندگانی خود، و آنچه عامل اصلی این زندگی بوده، بدان فلک خاص آمده‌اند. برای اینکه علت این طبقه‌بندی روشن شود، باید متوجه بود که از روزگاران بسیار کهن یعنی از دوران کلدانیان برای سیارات و بروج مختلف خصایص سعد و نحس مشخصی قائل بودند، و این نظر به‌قدری تعمیم داشت که انعکاس آن در همه معتقدات غرب و شرق اسلامی و در علوم قدیمه و ادبیات و هنرهای زیبای ما دیده می‌شود. بنا بدین عقیده، سرنوشت هریک از افراد بشر وابسته به ستاره‌ای است که وی زیر نفوذ آن به دنیا آمده است، و مشخصات روحی و عواطف و احساسات و طرز فکر و پیشرفت‌ها و شکست‌ها و به‌طور کلی جریان زندگی او تابع آن است.

این اعتقاد نه تنها پایهٔ اصلی علومی از قبیل اخترشناسی و رمل و غیب‌گویی و آینده‌بینی و کف‌شناسی و غیره است، بلکه در فلسفه و الهیات و حتی طب قدیم و در امور روزمره و سیر حوادث تاریخ و جنگ‌ها و پیمان‌ها اثر بخشیده است، و هنوز هم معمول است که برای اقدام به کاری مهم به‌دنبال «ساعت سعد» بروند.

طبقات مختلف ارواح بهشتی که دانته در افلاک مختلف با آن‌ها روبرو می‌شود، با وجه تمایز خاص هر فلک بدان‌جا آمده‌اند، و از همین جهت مباحثی که در هریک از این افلاک به میان می‌آید با صفت ممیزهٔ سیاره‌ای که مربوط بدان فلک است ارتباط دارد.

بعد از گذشتن از «کرهٔ نار» که به عقیدهٔ قدما حدفاصل زمین و فلک اول (فلک ماه) است، و همان مرکزی است که هر آتشی در زمین روی بدان دارد،[۲] دانته همراه با بئاتریس پای به فلک ماه می‌گذارد، و بی‌آنکه سطح ماه را شکافی پیدا شود هر دو داخل آن می‌شوند.[۳] در این فلک وی با ارواحی برخورد می‌کند که گویی از درون مهی غلیظ یا از درون امواج آبی نمودارند، و این حد اعلای وضوح ارواح در عالم افلاک است؛ زیراکه از آن پس هرچه وی بالاتر می‌رود ارواح از صورت زمینی خود دورتر و به شکل «مجرد» نزدیک‌تر می‌شوند، به‌طوری که از فلک خورشید به بعد دیگر این ارواح فقط «فروغ‌هایی» هستند، و تا خودشان خویشتن را معرفی نکنند دانته به هویت آنان پی نمی‌تواند برد. از این حیث عالم افلاک به دو قسمت مجزا تقسیم شده، بدین ترتیب که در سه فلک اول (ماه، عطارد، زهره) از آن جهت که هنوز سایهٔ زمین کمابیش آنان را در زیر خود دارد،[۴] این ارواح بهشتی نیز شبحی از

۲. ص ۱۳۳، بند ۳.

۳. ص ۱۴۳، بند ۹.

۴. ص ۲۱۸، بند ۱.

صورت زمینی خویش را حفظ کرده‌اند، اما از فلک خورشید به بعد، که دیگر از سایهٔ زمین در آن اثری نیست، ارواح بهشتی به‌کلی آسمانی و مجرد می‌شوند تا نوبت به فلک نهم رسد که در آن دانته فقط با ملائک روبرو می‌شود.

فلک ماه، سیارهٔ متغیر و متلون، جایگاه ارواح پارسایی است که در زندگی از روی اجبار به نذور خویش وفا نکرده و آن‌چنان که باید ثابت‌قدمی از خود نشان نداده‌اند.[۵] فلک عطارد، سیاره‌ای که بر کوشش‌ها و فعالیت‌های روزمرهٔ بشری سرپرستی دارد، مقر دسته‌ای از ارواح بهشتی است که در روی زمین به راهنمایی ایمان در دنبال کسب افتخار رفتند و کارهای بزرگ کردند.[۶] در فلک زهره (ناهید)، اختری که مظهر عشق‌های جسمانی است، ارواحی به سر می‌برند که در حیات زمینی اساس زندگی خود را عشق و لذت‌طلبی قرار داده بودند، ولی پیش از مرگ دست از طلب لذات تن برداشتند و شور عشق خویش را یکسره وقف خداوند و عشق بدو کردند، و از این راه «زهره‌نشین» شدند.[۷] در فلک چهارمین، یعنی فلک خورشید، ارواح فقها و متألهین جای دارند که در زندگانی زمینی خود نور معرفت و حکمت را بر ابنای بشر تاباندند، و دانته در این فلک با معروف‌ترین علمای الهیات مسیحی برخورد می‌کند، و با آن‌ها بحث‌های سنگینی به میان می‌آورد که قسمتی از «بهشت» را برای خواننده آن تقریباً نامفهوم می‌کند.[۸]

در فلک مریخ (بهرام)، اختری که مظهر جنگاوری و سلحشوری است، ارواح کسانی جای دارند که در راه ایمان خویش جنگیده و به شهادت رسیده‌اند و در واقع اینان شهسواران (شوالیه‌های) مسیح‌اند.[۹] از ترکیب ارواح مشتری حلقه‌هایی پدید می‌آید، و از جمع ارواح «مریخ‌نشین» چلیپایی که شمایل عیسی در میان آن نمودار است، و دانته یکی از اجداد خویش را در این جمع می‌یابد که دو قرن پیش از آن در یکی از جنگ‌های صلیبی کشته شده بود، و این جد بزرگ دانته او را بر سرنوشتی که انتظارش را می‌برد آگاه می‌کند و از تبعید و آوارگی و رنج ممتدش سخن می‌گوید، و هم او به وی توصیه می‌کند که چون به روی زمین بازگردد آنچه را که در دنیای جاوید دیده و شنیده است به اطلاع مردمان جهان برساند و راه راست را بدانان نشان دهد.

---

۵. سرودهای دوم تا پنجم.

۶. سرودهای پنجم تا هفتم.

۷. سرودهای هشتم و نهم.

۸. سرودهای دهم تا چهاردهم.

۹. سرودهای پانزدهم تا هجدهم.

در فلک مشتری، «پادشاه سیارات»، که ستارهٔ عدالت و خرد است ارواح شاهان و زمامداران دادگستر مکان دارند،[۱۰] و دانته در این فلک ترکیب جمعی از این ارواح را به‌صورت عقابی فروزان می‌بیند که مظهر «عقاب امپراتوری» و یکی از جالب‌ترین ساخته‌های وی در کمدی الهی است.

فلک زحل (کیوان)، ستاره‌ای که نامیمون‌ترین سیارات و مظهر غم و درد و مرگ است، در اینجا جایگاه ارواح «مجذوب و متأمل» یعنی ارواح آن کسانی است که در زندگی روی به عزلت و انزوا بردند تا در خاموشی و تنهایی به خداوند اندیشند و از راه جذبه و تأمل بدو رسند.[۱۱] ارواح رهبانان و صومعه‌داران بزرگ کهن در این جمع‌اند، و چون این فلکی است که باید «کامل‌ترین» ارواح در آن جای داشته باشند معلوم می‌شود که در نظر دانته شناسایی خداوند از راه «تأمل» مهم‌تر از جملهٔ راه‌های دیگری است که برای این منظور هست. این همان راهی است که یک شعبه از آن به تصوف و عرفان ما می‌رسد، و در آخر این مقدمه از آن به‌تفصیل سخن خواهد رفت. ارواح بهشتی این فلک در نردبانی زرین جای دارند که آن را نهایتی نیست؛ زیراکه یکسره تا به عرش اعلی بالا می‌رود.[۱۲]

از فلک بعد، یعنی از فلک ثوابت که جایگاه کلیهٔ ستارگان آسمان است، و دانته همراه با بئاتریس پای به یکی از اختران آن که یکی از توأمان برج جوزا است می‌نهد،[۱۳] طرز بیان شاعر به‌صورتی محسوس تغییر می‌کند، بدین ترتیب که روش او که تا آن وقت محدود به ارائهٔ نظریات اخلاقی و فلسفی بود به‌صورت توصیف صحنه‌های «سمبولیک» درمی‌آید. در این فلک ثوابت، دانته شاهد صحنهٔ تمثیلی پیروزی مسیح و بعد از آن شاهد صحنهٔ جلال و تقدس مریم می‌شود، و آن گاه با سه حواری بزرگ عیسی: پطرس، یعقوب، یوحنا که در اینجا به حقیقت مظاهر «حسنات ثلاثهٔ علم الهی» یعنی ایمان، امید، احسان‌اند روبرو می‌شود و سه امتحان پیاپی دربارهٔ این اصول سه‌گانه می‌دهد که از هر سه روسفید بیرون می‌آید.

در فلک نهمین، که «فلک بلورین» یا «محرک نخستین» نام دارد، و ما آن را بنا به اصطلاح قدیم خودمان «فلک‌الافلاک» نامیده‌ایم، دانته دیگر با ارواح بهشتی مواجه

---

۱۰. سرودهای هجدهم، نوزدهم، بیستم.

۱۱. سرودهای بیست و یکم و دوازدهم.

۱۲. سرودهای بیست و سوم تا بیست و هفتم.

۱۳. سرودهای بیست و هفتم، بیست و هشتم، بیست و نهم.

نمی‌شود، بلکه فقط با فرشتگان روبرو می‌شود.[۱۴] این فرشتگان طبق طبقه‌بندی خاصی که در نزد کاتولیک‌ها معمول است به نه طبقه مجزا تقسیم شده‌اند که به‌صورت حلقه‌هایی نه‌گانه در پیرامون یک «نقطه مرکزی» در گردش‌اند که «نقطه مرکزی عالم امکان» یعنی خداوند است.[۱۵] بئاتریس از این فرصت برای شناساندن ملائک و طبقه‌بندی آنان و ارائه نظریهٔ آیین مسیح دربارهٔ طبیعت فرشتگان و مشخصات آنان استفاده می‌کند.

ولی، در اینجا باید این نکتهٔ خاص تذکر داده شود که آن ارواح بهشتی که دانته در طول سفر خود در افلاک نه‌گانه دیده است هیچ‌یک به حقیقت ساکن جاودان این افلاک نیستند؛ زیراکه جایگاه ابدی و حقیقی آن‌ها آسمان دهم، یعنی عرش الهی است، و اگر اینان به‌صورت دسته‌های مجزا و مشخصی در افلاک مختلف با دانته مواجه شده‌اند، برای آن بوده است که محرک همهٔ این ارواح بهشتی حس احسان و «عشق» است، و چون می‌بایست حاصل این سفر آسمانی دانته ابلاغ پیام ملکوتیان به مردم جهان و دعوت آنان به عشق باشد، این ارواح اختصاصاً در افلاک مختلف حضور یافته‌اند تا این مسافر دیار خاک‌نشینان را مرحله‌به‌مرحله با اسرار جهان ازلی، بدان صورت که از نظر ادراک قاصر و بشری وی قابل فهم باشد، آشنا کنند و درجات مختلف سعادت ازلی را که از درجات مختلف شایستگی روی زمین و از برکت الهی می‌زاید، بر او بنمایند تا وی نیز بتواند به نوبت خود حقیقت را بر مردم روی زمین عرضه دارد...، اما جایگاه واقعی جملهٔ این ارواح یعنی مکان ارواح بهشتی آسمان و عرش الهی است، و در این آسمان که دانته بعد از طی نه فلک نخستین و پس از آنکه در صعود از هر فلکی به فلک دیگر «غبار تن» را بیش از پیش از «چهرهٔ جان» زدوده و مرحله‌به‌مرحله آمادگی بیشتری برای درک حقیقت یافته است، پای بدان می‌نهد، مجموعهٔ این ارواح در ابتدا به‌صورت رودخانه‌ای فروزان،[۱۶] و آنگاه به‌صورتی دیگر که به‌سبب «مدور بودن» خود به کمال نزدیک‌تر است بر او نمودار می‌شوند، و این ترکیب اخیر همان «گل ملکوتی» است[۱۷] که باید آن را زیباترین صحنه‌آرایی دانته در کمدی الهی شمرد.

در این گل آسمانی که بیش از هزار ردیف گلبرگ دارد، تمام ارواح بهشتی از بدو

۱۴. ص ۴۴۲، بند ۵.

۱۵. سرودهای سی‌ام تا سی و سوم.

۱۶. ص ۴۷۰، بند ۳.

۱۷. سرود سی و یکم.

خلقت بشر تا زمان سفر دانته به دیار جاوید جای گرفته‌اند و هریک از آنان نسبت به دوری و نزدیکی جایی که بدو اختصاص داده شده جمال و فروغ خداوندی را کمتر یا بیشتر می‌تواند دید. این دیدار خداوند غایت مطلوب و کمال آرزو یعنی همان «بهشت موعود» است و پاداش اعلائی است که به آمرزیدگان داده می‌شود.

به‌طور کلی «بهشت» به دو قسمت «بهشت حرکت» و «بهشت آرامش» تقسیم شده که اولی شامل افلاک نه‌گانهٔ سیارات و ثوابت و فلک فرشتگان است و در آن جملهٔ اینان به‌صورت‌های گوناگون و همگی در حال دوران و گردش به نظر دانته می‌رسند، و دومی شامل آسمان عرش اعلی است که مقر واقعی و جاودانی جملهٔ این ارواح است و در آن اینان از سعادت ازلی یعنی دیدار بی‌واسطهٔ فروغ الهی برخوردارند.

در آسمان «عرش الهی» دیگر مطلقاً اثری از زمان و مکان نمی‌توان یافت، و دانته در آنجا از هرگونه اشاره‌ای که دال بر چنین مفهومی باشد خودداری می‌کند. در این آسمان، بئاتریس راهنمای فلکی و ملکوتی دانته که برای او هم از جهت زمینی و هم از جهت آسمانی مظهر عشق است وی را ترک می‌گوید و به جایگاه ازلی خود در زیر مسند مریم می‌رود، و در آخرین صحنه‌های بهشت روح پیرمرد پارسایی به نام «سن برنارد»[۱۸] راهنمایی دانته را به عهده می‌گیرد.

«گل ملکوتی» جایگاه ارواح بی‌شمار آمرزیدگان پیش از مسیح و بعد از مسیح است که در دو نیمهٔ مشخص در صفوف یا گلبرگ‌های این گل جای دارند، و سن برنارد بسیاری از این ارواح را با نام و نشان به دانته معرفی می‌کند. صدرنشین این بزم آسمانی «مریم» مقدس مادر عیسی است که در دوران زندگانی زمینی خود روح‌القدس را در خویش بپذیرفت و عیسی را به جهان آورد، و در اینجا نیز از پرتو لطف و «شفاعت» این شهبانوی آسمان است که این مسافر دیار دوردست خاک‌نشینان می‌تواند فروغ مقدس الهی را بی‌واسطه و حجابی ببیند و درک کند.

روح پارسای عرش‌نشین، برای کمک به دانته دست نیاز به سوی مریم می‌برد و مریم که یک‌بار در آغاز این سفر، دانته را در جنگل تیرهٔ خطا و سقوط دیده و بئاتریس را برای نجاتش فرستاده بود[۱۹] باری دگر در پایان چنین سفری به هواداری او به درگاه خداوند دعا می‌کند و از این راه دیدهٔ جهان‌بین این «راهرو منزل عشق» را که «ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود» این‌همه راه آمده است قدرت «خدای‌بینی»

۱۸. سرود سی و دوم.

۱۹. دوزخ، سرودهای اول و دوم.

می‌دهد، ولی این دیدار چنان دانته را از خویش بی‌خود می‌کند که دوران جذبهٔ او را به سر می‌رساند و سفرش را به دیار جاودان پایان می‌دهد.

اما او از این سفر دست خالی باز نمی‌گردد، زیرا در چنین سفری توانسته است بار از نهفتهٔ کائنات و با آن نیرویی که عالم کون و مکان را در حرکت دارد و ذرات خرد و بزرگ جهان آفرینش را به گردش می‌آورد، آشنا شود و سرّ ازلی عالم امکان را دریابد. این سرّ ازلی «عشق» است که «بهشت» و «کمدی الهی» با آن پایان می‌پذیرد: «عشق که خورشید و اختران را در گردش دارد.»

***

این است خلاصهٔ «سفرنامهٔ بهشت» دانته که همراه با دو قسمت اول و دوم آن یعنی با خاطرات «دوزخ» و «برزخ» او، مجموعهٔ این «سفرنامه» عجیب را تشکیل می‌دهد؛ مفهوم «سمبولیک» و واقعی این سفرنامه بهشت در آخر این مقدمه به‌طور مفصل تشریح شده است.

در این شرح مربوط به سفر بهشت دانته، چند نکته است که باید اختصاصاً مورد توجه قرار گیرد:

۱. از نظر طبقه‌بندی موضوع، در کمدی الهی «دوزخ» یعنی دیار محکومین در یک طرف، و «برزخ» و «بهشت» یعنی دو قسمت مقدماتی و اصلی دیار آمرزیدگان در طرف دیگر جای دارند، و طبعاً انتظار می‌رود که در تدوین این کتاب نیز این جدایی به همین صورت رعایت شده باشد، ولی در «کمدی الهی» این طبقه‌بندی از لحاظ سبک سخن و طرح مطلب صورتی دیگر دارد، بدین معنی که از این لحاظ دو قسمت «دوزخ» و «برزخ» به هم شبیه‌اند، و «بهشت» قسمتی به‌کلی جداگانه است، برای طرح «دوزخ» و «برزخ» قریحه شاعرانه دانته و خیال بلندپرواز او جز به استفاده از معتقدات ساده و عامیانه دربارهٔ این دو دنیا نیازی نداشته است، ولی در ساختمان «بهشت» وی احتیاج بدان دارد که از تمام معلومات فلکی و نجومی عصر خود و از فلسفه و الهیات و حتی از ریاضی و هندسه استفاده کند، و در جزء جزء آن به اصول علم هیئت توجه داشته باشد.

از نظر ساختمان کلی، دوزخ و برزخ کاملاً به هم شبیه‌اند. این هر دو یکی صورت دره‌ای مخروطی و دیگری شکل کوهی مخروطی را دارند که اولی در داخل یکی از دو نیمکرهٔ زمین فرورفته، و دومی در بیرون از یک نیمکرهٔ دیگر سر برافراشته است. هریک از این هر دو ده طبقه دارند که دانته و راهنمایش از هریک از آن‌ها با پلکان‌ها یا راه‌هایی ناهموار پایین و بالا می‌روند، و مشخصات زمانی و مکانی و خصایص

زمینی در آن هر دو کاملاً حکم‌فرماست.

ولی سومین مرحلهٔ این سفر در عالم افلاک می‌گذرد که در آن هیچ‌چیزی جنبهٔ زمینی ندارد و اصولاً زمین در برابر آن بسیار ناچیز و بی‌قدر است. در این سرای بی‌حد و کرانی که از قید زمان و مکان بیرون است دیگر هیچ‌یک از اصول ریاضی و علمی و فیزیکی زمین را ارزشی نیست و قوانینی که بر آن حکومت می‌کنند قوانینی آسمانی‌اند که سرتاسر عالم آفرینش را شامل می‌شوند، و شاعر ناچار است پیوسته دربارهٔ آن‌ها توضیح لازم بدهد تا خوانندهٔ زمینی متوجه شود که اصل آن است که در اینجاست و نه آن صورت ناقص و غالباً متناقص با آن که در زمین دیده می‌شود. بدین ترتیب اگر از نظر موضوع این قسمت سوم از کمدی الهی با قسمت دوم آن وابسته و از قسمت اول جداست، از نظر بیان و طرح و تنظیم مطلب قسمت سومین صورتی مستقل دارد، و خواننده نباید با همان طرز فکری که در خواندن دو قسمت اول با آن خو گرفته است بدین بخش سومین نظر افکند.

۲. به خلاف دو قسمت اول کتاب، در اینجا پای روز و ساعت به میان نمی‌آید، و ازاین‌رو به‌هیچ‌وجه نمی‌توان فهمید که نقل‌وانتقال‌های دانته و بئاتریس در چه وقت صورت گرفته و سفر «بهشت» چه مدت زمان به طول انجامیده است. همین‌قدر معین است که وی از فلکی به فلکی دیگر می‌رود، و در مدتی که در آن فلک با ارواح بهشتی یا فرشتگان روبروست این فلک قسمتی از گردش خود را انجام می‌دهد و طبعاً شاعر نیز همراه با آن حرکت می‌کند، آنگاه او و بئاتریس به خط مستقیم به فلک بعدی می‌روند و دوباره در مقداری از گردش آن با آن سهیم می‌شوند، و این انتقال و گردش به همین صورت ادامه می‌یابد تا اینکه به آسمان عرش اعلی رسند. تنها اطلاعی که در «بهشت» دربارهٔ گذشت زمان داده شده در بند اول و در بندی از سرود بیست و هفتم «بهشت» است که در آن دانته تلویحاً خبر می‌دهد که یک قوس نود درجه‌ای را همراه با ستارگان برج جوزا در فلک ثوابت درنوردیده است، و چون دوران کامل این فلک بیست و چهار ساعت به طول می‌انجامد، طبعاً این ربع دایره در شش ساعت طی شده است[۲۰] به‌جز در این دو مورد. در هیچ‌جای بهشت توضیحی دربارهٔ زمان داده نشده و هر تفسیر و تعبیری دراین‌باره بی‌مورد است، زیرا این نکته‌ای است که شاعر در ناگفته گذاشتن آن تعمد داشته است.

---

۲۰. ص ۴۳۰، بند ۳ و شرح ۳۳.

از نظر طبقه‌بندی کلی «بهشت» می‌توان طبق نظریه «لانگ‌فلو» آن را به سه تقسیم مجزا بدین صورت تقسیم کرد: از سرود اول تا دهم، از سرود دهم تا بیست و سوم، از سرود بیست و سوم تا سرود آخر.

شاید در اینجا تذکر این نکته بی‌فایده نباشد که دانته در وصف سفر «بهشت» خود، توجهی به وضع حقیقی سیارات مختلف در هفتهٔ عید پاک سال ۱۳۰۰ نداشته، و آنچه در اینجا مورد توجه وی بوده جنبهٔ معنوی و تمثیلی چنین سفری در عالم افلاک است.

اگر وی می‌خواست موقعیت سیارات هفت‌گانه را در این سفر آسمانی خود ملاک قرار دهد به‌ناچار جنبهٔ تناسب و هماهنگی اثرش از میان می‌رفت، زیرا او و بئاتریس در چنین سفری می‌بایست به‌جای خط مستقیم مسیری کج‌ومعوج بپیمایند، و تازه قسمتی از منازل سفر خود را نیز نادیده گذارند. مثلاً وقتی که دانته به فلک هفتم (فلک زحل) می‌رسد، چنان‌که خودش صریحاً متذکر می‌شود زحل در برج اسد است[۲۱] در این صورت او و راهنمایش که از این فلک در خطی مستقیم به فلک ثوابت بالا رفته‌اند، نمی‌توانسته‌اند در این فلک تازه وارد ستارگان برج «جوزا» شوند[۲۲] اما دانته از لحاظ هنری و برای گفتن آنچه مورد نظر وی بوده، ناگزیر می‌بایست پای به ستارگان «جوزا» نهاده باشد[۲۳] و از این جهت وجود برج اسد در اینجا نادیده گرفته شده است.

۳. در طبقه‌بندی ارواح بهشتی، و توزیع آن‌ها در افلاک معین، و در مباحث فلسفی و «الهی» که به کرات پای آن‌ها در این کتاب به میان می‌آید، دانته اهمیت خاص به مختصاتی که قدما برای هریک از این افلاک قائل بودند داده است. دراین‌باره وی به‌خصوص به کتاب اخترشناس معروف عرب به نام «المبصر» نظر دارد که اعتقادات مربوط به سعد و نحس کواکب و تأثیرات آن‌ها را بر روی زمین گرد آورده بود، و دانته از این کتاب که به نام Introductorium in Astronomiam به زبان لاتینی ترجمه شده بود و در قرون‌وسطا سندیت داشت، در «ضیافت» خود به‌تفصیل یاد کرده است. در کتاب حاضر در مقدمه‌های خاص هریک از سرودهای بهشت، هرجا که دانته پای به فلکی تازه می‌نهد شرح «المبصر» دربارهٔ آن فلک و آثار سعد و نحسش همراه با نظریه‌ای که دانته خود در «ضیافت» خویش دربارهٔ آن فلک

---

۲۱. ص ۳۵۰، بند ۲ و شرح ۳.

۲۲. ص ۳۶۷، بند ۳ و شرح ۴۶.

۲۳. ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

داده نقل شده است.[۲۴]

۴. دانته در سرود یازدهم دوزخ و در سرود هفدهم برزخ دربارهٔ طبقه‌بندی‌های خاص دوزخ و برزخ از نظر معنوی توضیح کافی داده بود، ولی در بهشت نظیر چنین توضیح مشخصی را دربارهٔ قوانینی که از لحاظ طبقه‌بندی ارواح بهشتی در آسمان مرعی است نمی‌توان یافت و معلوم نیست که ارواح بهشتی پاداش نکویی‌های زمینی خویش را طبق چه اصول و کدام درجه‌بندی دریافت می‌دارند. به‌طور کلی می‌توان دریافت که طرز روبرو شدن ارواح بهشتی با او و تقدم‌وتأخر آن‌ها در این مورد مربوط به اختلاف درجات سعادت و آمرزیدگی ایشان است، و درجهٔ سعادت ازلی این ارواح بستگی بدان دارد که فلک ایشان چقدر از زمین دورتر و به عرش الهی نزدیک‌تر باشد. بنابراین ارواحی که در فلک ماه به نظر دانته می‌رسند کمتر از همه از این فیض دیدار الهی برخوردارند و قاعدتاً در گل ملکوتی، که در سرودهای آخر بهشت بدان اشاره می‌شود در صفوف پایین جای دارند، و به همین قیاس ارواح «خدای‌بینان» و «مجذوبین» فلک زحل بیشتر از دیگر ارواح بهشتی از این بابت فیض برمی‌گیرند و در «گل ملکوتی» در طبقاتی بالاتر مکان دارند. اما دربارهٔ اینکه چرا در فاصلهٔ این دو فلک ارواح بهشتی به طبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و تقدم‌وتأخر آنان تابع چه قانونی است، هیچ نظر قطعی نمی‌توان داد، هرچند که مفسرین تاکنون دراین‌باره به تعبیرات و تفسیرات فراوانی پرداخته‌اند.

برخی این طبقه‌بندی را با طبقه‌بندی‌های سه‌گانه و چهارگانهٔ علوم که قبلاً از آن‌ها سخن رفت[۲۵] مربوط می‌دانند، و دراین‌باره بهتر است به مقدمات سرودهای این کتاب مراجعه شود تا احتیاج به توضیح و اطناب کلام نباشد. به عقیده برخی دیگر، این طبقه‌بندی متناسب با «عطایای سبعهٔ روح‌القدس» است که در فقه مسیحی از آن‌ها سخن می‌رود، و منبع این نظر تفسیر خاص این دسته از بندی از سرود چهارم «بهشت» است.[۲۶] دسته‌ای دیگر، این طبقه‌بندی را متناسب با هشت قسمت موعظه معروف عیسی در روی کوه می‌دانند که با کلمات «خوشا به حال آنان که...» شروع می‌شود و از این هشت قسمت، هفت تای نخستین را مربوط به افلاک سبعه، و هشتمین آن‌ها را مربوط به فلک ثوابت می‌شمارند.

---

۲۴. رجوع شود به ص ۱۵۰ (ماه)؛ ۱۶۶ (عطارد)؛ ۱۹۸ (زهره)؛ ۲۲۲ (خورشید)؛ ۲۶۸ (مریخ)؛ ۳۱۲ (مشتری)؛ ۳۴۸ (زحل)؛ ۳۷۳ (جوزا).

۲۵. ص ۱۰ و ۱۱.

۲۶. ص ۱۵۹، بند ۳.

این هشت جملهٔ معروف، چنین است (انجیل متی، باب پنجم): «... پس ایشان را تعلیم داد و گفت: خوشا به حال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا به حال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا به حال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا به حال زحمت‌کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» کسی که در تأیید از این نظریه بیش از همهٔ مفسرین پافشاری کرده دانته‌شناس ایتالیایی است به نام Filomusi Guelfi که در کتاب la Struttura Morale del Paradiso می‌نویسد: «با صرف‌نظر از ماه که در حقیقت طبقهٔ مقدماتی بهشت است (همچنان که دوزخ و برزخ را نیز طبقه‌ای مقدماتی بود) می‌توان این افلاک را از لحاظ ارواح بهشتی چنین تقسیم کرد: عطارد: «زحمت‌کشان عدالت»، زهره: «ماتمیان»، خورشید: «مسکینان در روح»، مریخ: «گرسنگان و تشنگان»، مشتری: «رحم‌کنندگان»، زحل: «پاک‌دلان»، آسمان ثوابت: «صلح‌کنندگان».

دسته‌ای دیگر از مفسرین این تقسیم‌بندی ارواح را در بهشت مربوط به «زندگی کوشا» و «زندگی جذبه و تأمل» می‌دانند و از طرف دیگر طبق نظریهٔ «ارسطو» که «تماس آکیناس»[۲۷] از آن پیروی کرده، خود زندگی «کوشا» را به دو قسمت «سفلا» یا شهوانی، و «علیا» یا روحانی تقسیم می‌کنند. بنا بدین نظر، ارواحی که در دوران حیات زمینی خود دست از زندگانی «تأملی» برداشته و به حیات فعالهٔ سفلا اکتفا کرده‌اند در سه فلک ماه و عطارد و زهره جای دارند، و دستهٔ دیگری از این ارواح که «حیات فعالهٔ علیا» داشته‌اند در سه فلک بالاتر، یعنی خورشید و مریخ و مشتری مقام گزیده‌اند و آخرین فلک سیارات که بالاتر از همه است، به «ارواح مجذوب و متأمل» اختصاص یافته است.

به عقیدهٔ دسته‌ای دیگر از مفسرین ریشهٔ این طبقه‌بندی را باید «حسنات ثلاثه علم الهی» و «حسنات اربعهٔ اصلی» دانست، که از مباحث مهم از الهیات است.[۲۸] به‌طور خلاصه این «حسنات سبعه» عبارت‌اند از: عدالت، حزم، اغماض، قوت،

۲۷. ص ۲۲۸، شرح ۳۸.

۲۸. برزخ، سرودهای سی و دوم و سی و سوم.

ایمان، امید و احسان. طرفداران این نظریه هریک از طبقات ارواح بهشتی را متناسب با ارتباط آن‌ها به یکی از این «حسنات هفت‌گانه» در فلکی معین جای داده‌اند. این طبقه‌بندی بیش از طبقه‌بندی‌های دیگر با «مباحث الهیات» کاتولیک ارتباط دارد، ولی با آنکه طرفداران آن زیادتر از هواخواهان غالب نظریات دیگرند، دربارهٔ فروع مخصوصاً در طرز ارتباط این «حسنات هفت‌گانه» با «افلاک هفت‌گانه» میان آن‌ها توافق نظر نیست.

آخرین نظریه‌ای که دراین‌باره ابراز شده، عقیدهٔ Busnelli دانته‌شناس و محقق ایتالیایی است. وی در کتاب جامع خود به نام Il concetto e l'ordine del Paradiso dantesco (چاپ سال ۱۹۱۱، جلد دوم، ص ۶۱۱) دراین‌باره می‌نویسد: «طبقه‌بندی ارواح آسمانی در بهشت دانته از روی اصل «احسان» و طبق نظریهٔ «سن تماسو داکوینو» صورت گرفته است که می‌گوید: «هرکس که احسان بیشتری داشته باشد خداوند را به‌صورتی کامل‌تر خواهد دید و سعادت روحانی بیشتری نصیبش خواهد شد» و با مطالعهٔ دقیق دانته در رسالهٔ معروف این روحانی به نام Summa theologica قطعاً این بند از نظر او پوشیده نمانده است. اما به گفتهٔ «سن تماسو» احسان دارای سه مرحله است که عبارت‌اند از: incipientes و proficientes و perfecti (مبتدی، پیشرفته، کامل)، و این سه مرحله متناسب‌اند با سه مرحلهٔ طلب و معرفت و توحید،[۲۹] و برحسب آنکه آدمی در لحظهٔ مرگ خود به کدام‌یک از این مراحل رسیده باشد، در عالم سعادت ازلی مرتبتی خاص و متناسب با آن به وی اعطا می‌شود، از طرف دیگر دو مرحلهٔ دوم و سوم از راه «ادراک و اراده و عمل» هریک شامل سه قسمت فرعی می‌شوند و این مجموع، طبقات هفت‌گانهٔ این تقسیم‌بندی را پدید می‌آورد، که می‌توان آن را چنین خلاصه کرد:

فلک ماه: ارواح بهشتی که در مرحلهٔ طلب مرده‌اند.
عطارد: مرحلهٔ معرفت، از راه عمل (ارواح کوشا)
زهره: مرحلهٔ معرفت، از راه اراده (ارواح عاشق)
خورشید: مرحلهٔ معرفت، از راه ادراک (فقها و متألهین)
مریخ: مرحلهٔ توحید، از راه عمل (شهسواران و شهیدان)
مشتری: مرحلهٔ توحید، از راه اراده (دادگستران)
زحل: مرحلهٔ توحید از راه ادراک (مجذوبان و خدای‌بینان)

---

۲۹. سه مرحله از مراحل هفت‌گانه سلوک عالم تصوف، یعنی: طلب، عشق، معرفت، استغناء، توحید، حیرت، فنا. دراین‌باره در آخر مقدمه با تفصیلی بیشتر سخن رفته است.

دربارهٔ این طبقه‌بندی و توافق یا عدم توافق آن با نظریات دیگر دانته در «بهشت» بحث بسیار می‌توان کرد که در اینجا مجال آن نیست.

نکته‌ای که تقریباً مورد قبول همه طرفداران این نظریات مختلف است این است که اساس تقسیم‌بندی بهشت دانته «عشق» است. «ماسرون» دانته‌شناس فرانسوی دراین‌باره می‌نویسد: «آنچه میان این‌همه پیچیدگی و ابهام مسلم است این است که "عشق" پایه‌ای است که دانته بنای سه قلمرو جداگانهٔ دنیای ماوراءالطبیعهٔ خود را بر آن نهاده است؛ در تقسیم‌بندی طبقات بهشت نیز به‌طور روشن همه‌چیز بر "عشق" تکیه دارد.» ولی این اصل فقط از لحاظ کلی روشن و مشخص است، زیرا جزئیات آن طبقه‌بندی که دانته بر این اساس کلی کرده واضح نیست، علت این است که شاعر اصولاً خود اصرار داشته است خواننده را پیوسته با ابهام و معما مواجه کند تا وی خود دربارهٔ مفهوم آنچه خوانده است به تفکر پردازد و راهی را که متناسب با نظر خود اوست پیدا کند. بارها دانته در لفافه فهمانیده است که سخن وی چند معنی و مفهوم مختلف دارد، و چندین بار نیز تذکر داده که آنچه می‌گوید اصل مطلب است و درک جزئیات آن با خود خواننده است. در سرود دهم بهشت (ص ۲۲۴، بند ۱) به‌صراحت می‌گوید: «مائده را فرا روی تو نهاده‌ام، و اینک خود تراست که در پی خوردن آن برآیی.»

***

با آنکه «بهشت» از آغاز قسمتی از «کمدی الهی» بوده که کمتر از هر دو قسمت دیگر به‌خصوص کمتر از دوزخ خواننده داشته نمی‌توان گفت که استادی و هنر دانته در این قسمت کمتر از آن دو قسمت دیگر است. بالعکس می‌توان گفت که هنرمندی او در سرودن «جلوه‌های بهشتی» و صحنه‌آرایی‌های مربوط به افلاک بی‌کران از نظر زیبایی موضوع و از نظر وسعت و عظمت آن از آن هر دو قسمت دیگر بیشتر است. ولی آنچه این قسمت سوم از «کمدی الهی» را خاص «خواص» کرده بحث‌های فلسفی و مباحث «الهیات» و مطالب علمی پیچیده‌ای است که غالباً خوانندهٔ عادی را امکان درک مفهوم آن‌ها نیست.

از این اشکال اساسی که بگذریم خوب در می‌توان یافت که در «بهشت» شاعر از آن جهت که «رنگ‌ها» و «مصالحی» تازه در اختیار داشته توانسته است تابلوهایی بیافریند که نظیر آن‌ها را در دوزخ «تیره» و در برزخ «نیم‌رنگ» نمی‌توان یافت. در «دوزخ» رؤیاها و مکاشفات دانته تقریباً همه جنبهٔ جسمانی و مادی دارد، و در برزخ این مکاشفات و رؤیاها بیشتر به «فرم» و شکل هنری اثر مربوط است ولی در بهشت

همه‌جا ترکیب «فروغ و موسیقی و پای‌کوبی و نغمه‌پردازی» است که به‌صورت این مکاشفات گوناگون درمی‌آید. به قول «هانری لونیون» دانته‌شناس معاصر فرانسه: «... در این کتاب نور و موسیقی چنان با هم درآمیخته و قدم‌به‌قدم هماهنگ شده‌اند که "بهشت" دانته اصولاً به‌صورت یک "فروغ موزیکال" یا یک "موزیک نورانی" درآمده است و این چیزی است که نظیرش را در هیچ اثر بزرگ دیگر جهان ادب نمی‌توان یافت.»

با این‌همه زیبایی اصلی (بهشت) دانته را نه در این ترکیب بدیع و صحنه‌آرایی «نور و موسیقی» و نه در تابلوهای شاعرانه و زیبایی باید جست که در این کتاب پیاپی به‌صورت‌های مختلف در برابر نظر خواننده قرار می‌گیرد. آنچه اساس این «زیبایی» تز و زمینهٔ اصلی آن یعنی «عشق» است، و دانته سراسر «بهشت» خود را وقف اثبات این سخن نظامی گنجوی کرده است که: «فلک جز عشق محرابی ندارد». «بهشت» دانته از آغاز تا به انجام آن تابلویی آراسته از «عشقی» است که کائنات را در گردش دارد، و از این عشق است که ایمان و امید و احسان می‌زاید. دانته در اینجا «عشق» را با «خدا» درآمیخته و یکی دانسته است. و هرچند که طبعاً چنین فکری بسیار کهن‌تر از اوست (زیرا این فکری است که پیش از او اساس بسیاری از مکاتیب فلسفی یونان و اساس مسیحیت و اساس تصوف و عرفان شرق بوده است)، ولی به‌احتمال قوی در همهٔ ادبیات مغرب‌زمین اثری نمی‌توان یافت که این «عشق» را با آن‌همه عظمت و جلالش بدین آراستگی و چیره‌دستی توصیف کرده و در این توصیف تا بدان حد اعلا که دانته رفته است پیش رفته باشد. بدیهی است برای ما که این «سخن عشق» را با آن‌همه شور و جذبه و با آن‌همه زیبایی از زبان جلال‌الدین مولوی و حافظ خودمان شنیده‌ایم این زیبایی شاید در آن حد کمالی جلوه نکند که در نظر یک غربی جلوه می‌تواند کرد، ولی به هر حال تردیدی نمی‌توان داشت که «بهشت» دانته از این نظر از شاهکارهای بدیع هنر و نبوغ بشری است.

در «بهشت» اساس همه‌چیز همین «عشق» است: درجهٔ سعادت ازلی ارواح بهشتی متناسب با آن درجه عشقی است که اینان ابراز می‌توانند داشت، زیرا از راه این «عشق» است که ایشان می‌توانند چنین سعادتی را درک کنند، و درجهٔ درآمیختگی این ارواح با فروغ الهی یعنی جذب و استهلاک ارادهٔ خاص آنان در ارادهٔ خداوندی با درجهٔ «عشق» آنان مربوط است. از راه عشق است که اینان حتی تصور سعادتی برتر از سعادت خویش را نمی‌توانند کرد،[۳۰] و از راه عشق است که این

۳۰. ص ۱۵۴، بند ۵.

بهشتیان بزم محبت آراسته‌اند و دیگران را نیز بدین بزم می‌خوانند. حتی به نیروی عشق است که در روز رستاخیز اینان کالبدهای خویش را باز خواهند ستاند تا در این لباس بهتر دوست بتوانند داشت،[۳۱] و بالاتر از این‌همه از راه عشق است که عالم آفرینش پدید آمده، یعنی از تشعشع انوار عشق سرمدی (ذات الهی) سر برزده و به‌صورت فرشتگان و آدمیان و نباتات و جمادات متجلی شده است،[۳۲] تجلی خداوند در قالب عیسی و قبول رنج مرگ بر بالای صلیب نیز ازآن‌رو صورت گرفته که عشق را امکان بازخرید گناه بشر حاصل آید.[۳۳]

بدیهی است در تمام این احوال، همهٔ گفته‌ها و نوشته‌های دانته بر اصول معتقدات و افکار مسیحیت تکیه دارد و خوانندهٔ شرقی نیز باید در خواندن این کتاب این نکته را کاملاً در نظر داشته باشد؛ زیراکه اگر این کتاب جز با این نظر مطالعه شود بسیاری از مطالب آن به نظر خوانندهٔ ایرانی عجیب و شاید زننده می‌آید. ولی باید به‌خصوص در ورای این توجه به جنبهٔ ظاهری و «مسیحی» کتاب در نظر داشت که کمال مطلوب شاعر سفر معنوی آدمی به سوی سرمنزل کمال و نیل به حقیقت الهی است، و چون این «حقیقت الهی» یا «عشق جهان‌افروزی که گردانندهٔ کائنات است» یکی است، بنابراین این «سفر» به دیار الهی در واقع سفر درونی انسان در روح خویشتن یعنی در «دیار عشق» است، و در این راه اختلافات خصوصی «هم‌سفران» را نادیده توان انگاشت؛ زیراکه «مقصود تویی، کعبه و بتخانه بهانه.»

دراین‌باره، در آخر مقدمه به‌تفصیل گفتگو شده است.

***

«بهشت» دانته ترکیبی است از اصول مسیحی و از نوعی «بدعت» مذهبی شاعرانه که از لحاظ جنبهٔ هنری این اثر با آن درآمیخته است. تقریباً در همه‌جای این کتاب اصول سخت و سازش‌ناپذیر مذهبی با تعبیرات و آراستگی‌های شاعرانه‌ای که از صلابت موضوع می‌کاهد و در عوض آن را زیبا می‌کند، دوش‌به‌دوش هم می‌روند، و غالب این بدعت‌ها در آنجا بیشتر دیده می‌شود که پای عشق به‌صورتی آشکاراتر به میان می‌آید.

---

۳۱. ص ۱۹۶، شرح‌های ۳۷ و ۳۸؛ ص ۲۷۱، بند ۲ و ۳.

۳۲. ص ۴۵۴، بند ۲؛ ص ۴۵۴–۴۵۵، بند ۴.

۳۳. سرود هفتم، ص ۱۹۰–۱۹۵.

اصل فلسفی مهم «بهشت» نظریهٔ «وحدت وجود» است که دانته مدافع جدی آن است. از نظر او، تمام اجزای عالم وجود از خداوند منبعث و منشعب شده‌اند و تشعشع و جلوه‌ای از ذات اویند، بدین معنی که برای دانته آفرینش کائنات چنان‌که از تورات برمی‌آید و به دست خداوند صورت نگرفته است، بلکه اصولاً کائنات جزئی از خداوند است و روح و هستی همه‌جا جلوه‌ای است از خداوند که به‌صورت تجلی عشق از وی بیرون تراویده است،[۳۴] و همین شور و اشتیاق این «اجزاء» برای وصول به «کل» و مستهلک شدن در آن است که سراسر اجزای جهان آفرینش را، از ذرهٔ ناچیز تا افلاک گردان، به جنبش و گردش درمی‌آورد.[۳۵] دربارهٔ این اصل و ارتباط آن با عرفان و تصوف شرق در صفحات بعد سخن خواهد رفت.

اصل دیگری که در «بهشت» مورد توجه خاص شاعر است، «تثلیث» یعنی جلوه‌های سه‌گانهٔ ذات الهی است که به‌صورت «خدا و روح‌القدس و عیسی» متجلی‌اند. اما در این مورد دانته نظر به سه «ذات» مختلف خدا بدان صورت که عادتاً و با طرز فکر عامیانهٔ مسیحی تعبیر می‌شود ندارد، بلکه از «سه جلوهٔ یک ذات واحد» سخن می‌گوید؛ این نظریه به‌صورت فلسفی آن در یونان توسط افلاطون وضع شد و فلاسفهٔ بعدی آن را به‌صورتی کامل‌تر مشخص کردند، ولی با استیلای رومیان و با فقر زبان لاتین در مقابل زبان یونانی و به‌خصوص با محدودیت قوهٔ تخیل رومیان در برابر وسعت فکر عجیب یونانیان این «تجلیات سه‌گانهٔ ذات واحد» به‌صورت «ذوات سه‌گانه» و تقریباً به‌صورت «سه نفر» درآمد. در اینجا دانته خود را بیش از آنکه «لاتین» باشد، پیرو فلسفی مکتب افلاطون نشان می‌دهد، به‌خصوص در آنجا که صحبت از پیوستگی همهٔ جوهرها و عرض‌ها و درآمیختگی آن‌ها در یک ذات اصلی می‌کند.[۳۶] دانته در راه این تمایل به افکار یونان کهن آن‌قدر پیش می‌رود که حتی پای نوعی «ارباب انواع» را در بهشت به میان می‌آورد، بدین معنی که در نظر او «ملائک» گردانندهٔ افلاک هر دسته دارای مأموریت و صفات و مشخصات خاصی هستند که آن را به فلک مربوط به خود و از راه این فلک به زمینیان انتقال می‌دهند، یعنی هریک از ایشان بر قسمت خاصی از زندگی بشر نظارت می‌کنند و جنبهٔ معینی از این زندگی را در ارادهٔ خویش دارند، و این همان مفهومی است که یونانیان برای خدایان خویش قائل بودند. این فرشتگان برای دانته «روح» ستارگان‌اند و حتی

---

۳۴. ص ۴۵۶، بند ۲.

۳۵. آخرین شعر کمدی الهی: «و این کار عشق بود که خورشید اختران را در گردش دارد» (ص ۵۱۸).

۳۶. ص ۱۳، بند ۴ و شرح‌های ۳۴ و ۳۵.

در یکجا وی آنان را به‌صراحت «ربةالنوع»ها یا «آلهه» لقب می‌دهد.[۳۷] باید گفت که اصولاً عالی‌ترین و امیدبخش‌ترین اصول مسیحیت از ترکیب آن با همین اصول فلسفی یونانی به‌خصوص افلاطونی و «نوافلاطونی» حاصل شده است، کما اینکه قسمت مهمی از تصوف ایران نیز بر همین اساس متکی است.

عملاً «بهشت» دانته ترکیبی است از اصول فلسفی یونان از یک طرف و اصول معنوی انجیل و تورات از طرف دیگر، و در هیچ‌جا این جنبهٔ اخیر را خالی از آن جنبهٔ اول نمی‌توان دید. در صحنه‌های مختلف بهشت اصول تعلیمات مسیحیت که از انجیل گرفته شده با عقاید و نظریات فقهای بزرگ کاتولیک: اوگوستینوس،[۳۸] تماس اکیناس،[۳۹] کریزوستوموس،[۴۰] آمبروزیاس[۴۱] و نظریات ارسطو و مخصوصاً افلاطون و پیروان او دوشادوش می‌روند؛ زیراکه واقعاً نمی‌توان «رازهای» اصلی مسیحیت را (که بعداً از آن‌ها سخن خواهد رفت) بی کمک گرفتن از افلاطون و ارسطو و از اصول «ماوراءالطبیعه» ایشان حل و توجیه کرد. از این مهم‌تر اساس اعتقاد مسیحی دربارهٔ اینکه روح بشری پیش از آفرینش آدم به‌صورت جزئی از ذات الهی وجود داشته است، و به همین سبب در این دنیا نیز وظیفهٔ آن این است که هرچه بیشتر از پیوندهای جسمانی دوری گزیند تا هرچه بیشتر به کانون اصلی خود نزدیک شود، و کمکی که در این راه از طرف «فرشتگان نگهبان» بدو داده می‌شود و نظریهٔ «بازخرید گناه اصلی»[۴۲] مستقیماً از فلسفهٔ افلاطونی و نوافلاطونی (که بعداً دربارهٔ آن به‌خصوص از نظر ارتباطی که با عرفان ما دارد بحثی بیشتر خواهد شد) الهام گرفته است.[۴۳] ولی بیش از خود مسیحیت تأثیر کتب معروف افلاطون: گفتگوها، ضیافت، فدرفدون، تیمئوس، گرگیاس، جمهوریت، به‌صورتی بسیار روشن

---

۳۷. ص ۴۴۹، شرح ۵۵.

۳۸. «سنت اوگوستینو» فقیه بزرگ قرن چهارم و پنجم مسیحی (ص ۴۹۳، شرح ۱۹).

۳۹. «سن تماسو داکوینو» فقیه بزرگ قرن سیزدهم مسیحی (ص ۲۲۸، شرح ۳۸).

۴۰. «کریزوستوموی مطران»، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و «پدر کلیسای ارتدوکس»، (ص ۲۵۹، شرح ۵۲).

۴۱. «سن آمبروزیو»، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و «پدر کلیسای لاتین» (۳۴۰ – ۳۹۷) که اسقف میلان بود و در دنبال کشتاری که در «تسالونیای» یونان صورت گرفت، «تئودوزیوس» امپراتور روم را به استغفار و توبه در ملاءعام واداشت و از این راه حیثیت کلیسا را بسیار بالاتر برد.

۴۲. گناه آدم در بهشت، که عیسی آن را با شهادت خود «واخرید» کرد.

۴۳. بعداً خواهیم دید که در این نظریه فلاسفهٔ یونان نیز تا حد زیادی از معتقدات ایرانی الهام گرفته‌اند.

در «کمدی الهی» و به‌خصوص در «بهشت» به چشم می‌خورد، و از این نظر می‌توان در میان ریشه‌هایی که این «بزرگ‌ترین حماسهٔ عالم مسیحیت»[۴۴] را پدید آورده‌اند، و ریشه‌های دیگری که «دیوان شمس تبریز» و «مثنوی» و «دیوان حافظ» و بسیار آثار دیگر ما از آن‌ها سر برزده‌اند ریشهٔ مشترکی یافت که هر دو را سیراب کرده، و آن فلسفهٔ افلاطونی است.

بدین ترتیب راز اصلی اهمیت خاص «کمدی الهی» آشکار می‌شود. دانته در تدوین این اثر بیش از هرچیز خواسته است تمدن قدیم و جدید و فلسفه و مذهب گذشته و حال را در یک کورهٔ واحد جای دهد و آن‌ها را با هم درآمیزد و ستون‌های عبادتگاه‌های کهن خدایان را پایه‌هایی برای گنبد کلیسای نو کند. خواسته است عالی‌ترین آثار فکر و منطق بشری یعنی فلسفه و منطق یونان را با الهام و اشراق مسیحی عجین کند و «منطق» و «ایمان» را تا آنجا که ترکیب می‌توانند شد به‌صورت حقیقتی واحد و مشترک درآورد که باید به بشر «آینده» عرضه شود.

سفر آسمان، افلاک و ملائک، در ادبیات ایران

فکر چنین سفری با چنین ترتیب و نظم تا چه حد از آثار دیگران به دانته الهام شده و تا چه اندازه خود او مبدع آن بوده است؟

دراین‌باره طبعاً با ضرس قاطع چیزی نمی‌توان گفت، ولی از روی تحقیقاتی که دانشمند بزرگ معاصر ایتالیایی «چرولی» (سفیر سابق ایتالیا در ایران) دربارهٔ وجود ترجمه‌ای به زبان لاتینی از «معراج‌نامهٔ» پیغمبر اسلام در اروپای زمان دانته[۴۵] و از روی مطالعات پالاسیوس (Palacios) محقق معاصر اسپانیایی دربارهٔ «سوابق اسلامی در کمدی الهی» (که در سال ۱۹۱۹ در مادرید چاپ شده و آن را در سی و پنج سالهٔ اخیر پر سر و صداترین اثر مربوط به دانته شمرده‌اند)،[۴۶] می‌توان فرض کرد که دانته با این «معراج‌نامه» آشنایی داشته است، و در این صورت بعید نمی‌نماید و حتی احتمال می‌رود که چنین سفری از منابع الهام او باشد. برای اینکه معلوم شود که تا به چه حد شباهت این دو جای چنین احتمالی را (که به عقیدهٔ محقق ایتالیایی فوق‌الذکر «بیش از یک احتمال» است) بازمی‌گذارد خلاصهٔ سفر بهشت دانته را که در فصل

۴۴. از نطق «موریس بارس» در دانشگاه سربن پاریس، بیست و یکم ژوئن ۱۹۲۱، در مراسم ششصدمین سال مرگ دانته.

۴۵. رجوع شود به مقدمه «دوزخ».

۴۶. همان.

قبل نقل شد با سه شرح مختلف «معراج» پیغمبر اسلام که به‌صورت سه قطعه از شاهکارهای بدیع شعر فارسی توسط نظامی سروده شده مقایسه کنید.

از «لیلی و مجنون»:

بر هفت فلک که حلقه بستند
نظارهٔ تست هر چه هستند
برخیز هلا، نه وقت خوابست
«مه» منتظر تو آفتاب است
در نسخ «عطارد» از حروفت
منسوخ شد آیت وقوفت
«زهره» طبق نثار بر فرق
تا نور تو کی برآید از شرق
«خورشید» به‌صورت هلالی
زحمت ز ره تو کرده خالی
«مریخ» ملازم یتاقت
موکب رو کمترین وشاقت
دراجهٔ «مشتری» بدان نور
از راه تو گفته چشم بد دور
«کیوان» علم سیاه بر دوش
در بندگی تو حلقه در گوش
ای دولتی آن شبا که چون روز
گشت از قدم تو عالم‌افروز
پرگار به خاک درکشیدی
جدول به سپهر برکشیدی
چون از سر سدره برگذشتی
اوراق حدوث درنوشتی
رفتی ز بساط هفت فرشی
تا طارم تنگبار عرشی
سبوح‌زنان عرش پایه
از نور تو کرده عرش سایه
از حجلهٔ عرش بر پریدی
هفتاد حجاب را دریدی

خـــرگـــاه بـــــرون زدی ز کـونـیـن
در خـیـمـهٔ خـــاص قـــاب قـوسـیـن
هـــم حـضـــرت ذوالـــجـــلال دیـــدی
هـــم ســـر کـــــلام حـــق شـنـیـدی

از «شرفنامه»:

بـه دریـــای هـفـت اخـتـر آمـد نخست
قـدم را بـه هـفـت آب خـاکـی بشست
رهـــا کـــرد بـــر انـــجـــم اســـبـــاب را
بـــه «مـــه» داد گـــهـــوارهٔ خـــواب را
پس آنـگـه قـلـم بـر «عـطـارد» شکست
کـــه امـــی قـلـم را نـگـیـرد بـه دسـت
طـــلاق طـبـیـعـت بـــه «نـاهـیـد» داد
بـه شـکـرانـه قـرصـی بـه «خـورشـیـد» داد
بـه «مـریـخ» داد آتـش خـشـم خـویش
کـه خـشـم انـدر آن ره نـمـی‌رفت پیش
رعـونـت رهـــا کـــرد بـــر «مـشـتـری»
نـگـیـنـی دگـــر زد بـــر انـگـشـتـری
ســـواد سـفـیـنـه بـــه «کـیـــوان» سـپـرد
بـــه جـز گـوهـری پـــاک بـا خـود نـبـرد
بـــه انـــــدازهٔ آنـــکـــه یـــک دم زنـنـد
بـه یـک چـشـم‌زخـمـی کـه بـرهـم زنـنـد
ز خـرپـشـتـهٔ آســمـــان درگـذشـت
زمـیـن و زمـــان را ورق درنـوشـت
ز دیـوانـگـه عـرشـیـان بـرگـذشـت
بـــه درج آمـــد و درج را درنـوشـت
دلـــش نـــور فـضـل الـهـی گـرفـت
یـتـیـمـی نـگـر تـا چـه شـاهـی گـرفـت!

از «هفت پیکر»:

مـــی‌بـــریـــد از مـــنـــازل فـلـکـی
شـــاهـــراهـــی بـــه شـهـپـر مـلـکـی

«مـــاه» را در خـط حـمـایـل خـویش
داد سـرسـبـزی از شـمـایـل خـویش
بـر «عـطـــارد» ز نـقـره‌کـاری دست
رنـگـی از کـــورهٔ رصـاصـی بست
«زهـــــره» را از فـــروغ مـهـتـابی
بـرقـعـی بـرکـشـیـد سـیـمـابی
گـــرد راهـــش بـــه تـرکـتـاز سپهر
تـــاج زریـــن نـهـاد بـر سـر «مـهـر»
سـبـز پـوشـیـد چـــون خـلـیـفهٔ شام
سـرخ‌پـوشـی گـذاشـت بـر «بـهـرام»
«مـشـتـری» را ز فـرق سـر تـا پـای
دردسـر دیـد و گـشـت صـنـدل‌سای
تـاج «کـیـوان» چـو بـوسـه زد قدمش
در ســـواد عـبـیـر شـد عـلـمش
مـنـزل آنـجـا رسـانـد کـز دوری
دیـــد در جـبـرئـیـل دسـتـوری
سـر بـــرون زد ز مـهـد میـکـائیل
بـــه رصـــدگـــاه صـــور اسـرافـیـل
گشت از آن تخت نیز رخت گرای
رفـرف و سـدره هـر دو مـانـده بجای
سـر بـــرون زد ز عـــرش نـورانـی
در خـطـرگـاه ســـرّ سـبـحـانـی
چـــون حـجـاب هـــزار نـــور دریـد
دیـد در نـــور بـی‌حـجـاب رسـید
گـامـی از بـــود خـــود فـراتـر شد
تـــا خـــدا دیـدنـــش مـیـسـر شد

این نکتهٔ جالبی است که در این وصف‌ها گاه حتی تعبیرات و استعاراتی که به کار رفته در اینجا و در شعر دانته کاملاً شبیه است، مثلاً «هزار نور» که دانته آن را بارها به مفهوم «تعداد بی‌شماری از فرشتگان» به کار برده یا تعبیر «پرگار در کشیدن» که وی آن را چندین بار آورده یا طرز «خدای‌بینی» عیناً مطابق با تعبیرات و اصطلاحات دانته است.

از این احتمال که بگذریم این نکته مسلم است که موضوع «افلاک» و مقام مهم آن‌ها در عالم آفرینش و در حیات بشری نه تنها در معتقدات غرب و در فقه و ادب کاتولیک اهمیت دارد، بلکه در شرق نیز پیوسته مورد توجه خاص قرار گرفته و چه از جنبهٔ مذهبی، چه از جنبهٔ عرفانی و چه از لحاظ ادب و هنر بدان اهمیت بسیار داده شده است.

در میان کتب مذهبی فقط در قرآن است که بالصراحه از «افلاک هفت‌گانه» سخن می‌رود:

سورهٔ بقره (آیهٔ ۲۹): «او خدایی است که همهٔ موجودات زمین را برای شما خلق کرد، پس از آن به خلقت آسمان نظر گماشت و هفت آسمان را بر فراز یکدیگر برافراشت.»

و **سورهٔ مؤمنون** (آیهٔ ۱۷): «... و همانا مافوق شما هفت آسمان را فراز یکدیگر آفریدیم.»

و **سورهٔ ملک** (آیهٔ ۳): «آن خدایی که هفت آسمان بلند به طبقاتی منظم بیافرید و هیچ بی‌نظمی و نقصانی در خلقت خدای رحمان نخواهی یافت.»

و **سورهٔ نباء** (آیهٔ ۱۲): «... و بر فراز آن‌ها هفت فلک استوار بنا کردیم.» و نیز تقریباً تصریح شده است که سیارات در افلاک خاصی هستند و ثوابت نیز در یک آسمان‌اند:

سورهٔ انبیاء (آیهٔ ۳۳): «و اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را به قدرت کاملهٔ خود بیافرید تا هریک در فلک معینی تسبیح گویند.»

و **سورهٔ صافات** (آیهٔ ۶): «... آسمان دنیا را به زینت کواکب بیاراستیم.»

در ادبیات و آثار عرفانی ما به کرات و با تعبیرهای مختلف سخن از «افلاک» هفت‌گانه و نه‌گانه رفته است که شاید زیباترین نمونه‌های آن را در اشعار حافظ توان یافت:

زین قصه هفت گنبد افلاک پرصداست
کوته‌نظر ببین که سخن مختصر گرفت

یا:

عجب علمی است علم هیئت عشق
که چرخ هشتمش هفتم زمین است

یا:

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

یا:

نه طبق سپهر و آن قرصهٔ سیم و زر که هست
بر لب خوان قسمتت، سهل‌ترین نواله باد

در قرآن به کرات به ملائک اشاره شده، ولی بین آنان و بهشت ارتباطی خاص دیده نمی‌شود، و وظیفهٔ این فرشتگان به‌طور کلی حمد و ثنای خداوند و نگهداری عرش الهی و کوشش ایشان در راه رستگاری بشر است. طبقه‌بندی پیچیدهٔ مسیحی و طبقه‌بندی‌هایی که در غالب آیین‌های دیگر دربارهٔ ملائک دیده می‌شود در اینجا بدل به طبقه‌بندی دوگانهٔ «ملائک مقرب» و «سایر ملائک» شده است. یک دستهٔ دیگر از ملائک نیز هستند که «فرشتگان نگهبان» نام دارند و وظیفهٔ نگهبانی از هرکس به عهدهٔ یک یا دو تن از ایشان سپرده شده است. از این فرشتگان نگهبان در تورات و انجیل نیز سخن رفته است (رجوع شود به صفحات بعد).

اصول آنچه در قرآن به‌طور کلی دربارهٔ «ملائک» گفته شده چنین است:

فرشتگانی که عرش الهی را بر دوش گرفته‌اند و آنان که پیرامون عرش‌اند، به تسبیح و ستایش حق مشغول‌اند، هم به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند، که: «ای پروردگاری که علم و رحمت بی‌منتهایت همه اهل عالم را فراگرفته است، تو به لطف و کرم گناه آنان که توبه کرده و راه رضای تو را پیموده‌اند ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار» (**سورهٔ مؤمن**، آیه ۷). این فرشتگان زبان به تسبیح خدا گشوده و گویند: «بارالها، تو از هر شرک و نقص منزهی» (**سورهٔ صبا**، آیه ۴۱)، ولی «هرگز این مقربان درگاه از احدی جز آن کسی که خدا از او راضی است شفاعت نکنند و آن‌ها دائم از خوف قهر خدا هراسان‌اند» (**سورهٔ انبیا**، آیه ۲۸). و «بسیار ملائک در آسمان‌هاست که شفاعتش سودمند نیست جز به امر خدا، و بر آن کسی که خدا بخواهد و از او خشنود باشد». (**سورهٔ نجم**، آیه ۱۶). اما خداوند و فرشتگانش، مظاهر رحمت‌اند و نه خشم: «اوست خدایی که هم او و هم فرشتگانش بر شما بندگان رحمت می‌فرستند، تا شما را از ظلمت‌ها بیرون آورد و به عالم نور رساند» (**سوره احزاب**، آیه ۴۳). و «فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین از خدا مغفرت طلبند» (**سورهٔ شوری**، آیه ۵).

در برخی آیات نیز از مشخصات این فرشتگان به‌صورتی دقیق‌تر سخن رفته است:

سورهٔ فاطر (آیه اول): «سپاس خدای را که آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین است، و فرشتگان را سروشان پیغمبران خود گردانید و آن‌ها را دارای دو و سه و چهار بال